F1js1\_13981112-059\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۵۹: ۱۲ بهمن ۹۸

شاگرد: بحثی که ؟؟؟ اصول حجت نیست را شما

استاد: آن طرفش را می‌خواهم بگویم. اینکه مثبتات اماره حجت است را آن را هم قبول نداریم. اماره بما هو اماره بودن لازمه‌اش حجیت مثبتات نیست. فرق دارد، بعضی امارات حجیاتش. اما در مورد اصول، اصول مثبتاتش معتبر نیست، الّا آن دو تا مبنایی که واسطه خفی باشد یا ملازمة بین، در مقام ظاهر هم ملازمه باشد یک حرف دیگر است.

شاگرد: همان مبنایی که می‌گوید اگر یک واسطه ؟؟؟ بخورد حجت نیست.

استاد: بله همان هست.

شاگرد: اقرار از بچه بابی می‌گویید مستثنی است؟

استاد: اقرار به طور کلی اعتبارات، علتی که اشخاص خیلی وقت‌ها اقرار، اگر بدانند مثبتاتشان هست اقرار نمی‌کنند. نکته‌ای که عقلاءً اقرار را اخذ می‌کنند به خاطر آن نکته‌ای نیست که خود طرف می‌فهمد. به خاطر نکته‌هایی است که طرف نمی‌فهمد. نکتة عقلایی اقرار این هست که خیلی وقت‌ها اشخاص چیزی را می‌گویند نمی‌دانند لازمة حرف چی است. نکتة عقلایی اقرار پذیرش حرف‌هایی که خودش می‌خواهد به گردنش گذاشته بشود نیست. پذیرش حرف‌هایی هست که نمی‌خواهد به گردن بگیرد ولی لازمة حرفش است. اقرار عقلا علی انفسهم نافذ عمدتاً آن چیزهایی هست که نمی‌خواهد به گردن بگیرد ولی لازمة حرفش است.

شاگرد: در باب ظهورات فرمودید که مثبتات حجت نیست همان بحث اقرار هم هست.

استاد: نه، یعنی اینجور نیست که نفس اقرار بما هو اقرار اقتضای حجیت داشته باشد. یعنی اماره بما هو اماره. بله آن هم هست. اماریت اماره اقتضای حجیت ندارد. ولی بعضی از امارات خاص هست آنها اعتبار مثبتاتش هست. به خصوص آن امارة خاص.

شاگرد: بحث اصولتان را جایی توضیح دادید؟

استاد: اصل این بحث، لابلای بحث‌هاست، به صورت مستقل بحث نکردیم. معمولاً در استصحاب بحث می‌کنند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت سکونی بعضی صحبت‌هایی کرده بودم. یک نکتة کوچکی عرض می‌کنم. بعضی از رفقا هم یک سری اطلاعات جدیدی در مورد روایت سکونی در اختیار من گذاشتند، یک مقداری در مورد این اطلاعات هم می‌خواهم صحبت کنم.

این روایت سکونی که:

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السلام‏ فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ أَ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَيَقُولُ نَعَمْ قَالَ قَالَ قَدْ طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ.

که عرض کردیم مرحوم محقق حلی در نکت النهایة قد طلّقها حینئذٍ را اینجوری معنا کرده بودند که مرد سببی را آورده است که این سبب موجب شده است که شارع مقدس حکم ظاهری به وقوع طلاق کرده است. اینجوری عبارت را معنا کرده بودند.

در جلسات قبل عرض می‌کردم کأنّ این تفسیر ایشان با حینئذٍ سازگار نیست و بحث‌هایی می‌کردم. بعد به نظرم رسید نه اینجور هم نیست، آنجور که محکم می‌خواستیم بگوییم سازگار نیست و اصلاً امکان ندارد ولو مجازاً یک چنین معنایی اراده بشود. این مجازاً مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر است، جمع عرفی‌اش این نیست. عمده‌اش این است. و الا اینکه اصلاً امکان نداشته باشد که قد طلّقها حینئذٍ. فرض کنید همان عبارتی که خود نهایه شیخ طوسی هست فإن قیل للرجل هل طلقتُ فلانة فقال نعم کان الطلاق واقعاً. به جای کان الطلاق واقعاً اگر تعبیر می‌کردیم که، مثل کان الطلاق واقعاً را که در سرائر به جایش دارد کان ذلک اقراراً من بطلاقٍ شرعی، مانعی ندارد که طلّقها مجازاً به معنای اینکه یک کاری کرده است که شارع مقدس آن طلاق را. فرض کنید شما می‌گویید که اگر کسی اذا اقرّ ذو الید بأنّ ما فی یده نجسٌ تنجّسَ. و مرادتان از تنجَّسَ این باشد که حَکَمَ الشارع بنجاسته. اشکالی ندارد این تنجَّسَ به این معنا گرفتن. ولی این خلاف ظاهر هست و به خصوص خلاف ظاهر با توجه به نکته‌ای که عرض کردم بحث فضای صدور. به تناسب فضای صدور رفقا، بعضی از دوستان برای من چیزهایی فرستادند. اجازه بدهید من یک توضیحاتی در مورد بعضی از مطالبی که رفقا نوشتند عرض بکنم. این چیزهایی که نوشتند بعضی‌هایشان به این بحث کاملاً مرتبط است، بعضی‌هایشان مرتبط نیست.

این عبارت را آوردند:

مصنّف عبدالرزاق باب الرجل یسئل عن الطلاق فیقرّ به. بعد عن الثوری عن مغیرة قال یلزمه الطلاق.

یلزمه الطلاق ظاهراً مراد این هست که ولو دروغ هم گفته باشد، طلاق به گردنگیرش می‌شود واقعاً. نه اینکه ظاهراً طلاق گردنگیرش بشود. همین مطلبی که عرض کردم سنی‌ها قائل هستند که لفظ صریح اگر کسی لفظ صریح را به کار ببرد ولو دروغ هم گفته باشد، ارادة طلاق هم نداشته باشد طلاق واقع می‌شود. بعداً این را مؤیداتی برای اینکه معنایش این هست را عرض می‌کنم.

یک عبارت دیگر هست، آن به این بحث ربطی ندارد. بابٌ یقرّ عند نفرٍ شتّی بالطلاق.

عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ رَجُلًا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ فَلَقِيَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ لَقِيَهُ آخَرُ، فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ لَقِيَهُ آخَرُ، فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ لَقِيَهُ آخَرُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: «ذَلِكَ بِهِ أَوْ ذَلِكَ مَا نَوَى»

این عبارتی که اینجا هست این به بحث ما ربطی ندارد. یک بحثی هست در کتاب‌های اهل تسنن هم مکرّر وارد شده. آن این است که اگر کسی زنش را طلاق بدهد. بعد بیایند از او سؤال کنند که آیا زنت را طلاق دادی؟ بگوید آره. این طلاق دوم حساب نمی‌شود. بستگی دارد که چی نیت کرده باشد. اگر نیت بکند به عنوان طلاق دوم بله واقع می‌شود. ولی نه سؤال بعد از انجام طلاق، سؤال بکنند که آیا زنت را طلاق دادی، اینجا آن نیت بستگی دارد که این را به عنوان طلاق دوم نیت کرده باشد یا به عنوان طلاق اوّل نیت کرده باشد. اگر به عنوان طلاق، همان طلاق قبلی نیت کرده باشد این دیگر یک طلاق جدید حساب نمی‌شود که عند نفر شتّی کأنّ سه نفر که گفتند سه طلاقه بشود و بینونت کامل حاصل بشود. می‌گوید نه، بستگی دارد که نیتش چی باشد. اگر نیتش طلاق جدید باشد، طلاق جدید است. اگر نیتش همان طلاق قبلی باشد طلاق قبلی است. این در کتاب‌هایشان زیاد هست این مطلب و این ربطی به بحث ما ندارد.

یک نکته‌ای که در کتاب‌های اهل تسنن علاوه بر عبارت‌هایی که قبلاً آورده بودیم یک عبارت‌های دیگری هم هست به خصوص در مصنِّف ابن ابی شیبه. در مصنِّف ابن ابی شیبه دو تا باب دارد. یک باب «مَا قَالُوا: فِي الرَّجُلِ يُسْأَلُ: أَلَكَ امْرَأَةٌ؟ وَلَهُ امْرَأَةٌ، فَيَقُولُ: لَا، مَا عَلَيْهِ؟» کسی که زن دارد به او می‌گویند زن داری یا نداری، می‌گوید نه ندارم، می‌گوید لا، کلمة لا را به کار می‌برد. ما علیه. در این مورد از ابراهیم نقل کرده می‌گوید کذبةٌ کذبها. عن عمر نقل کرده کذبةٌ. عن الشعبی نقل کرده هو کاذبٌ. عن الحکم نقل کرده لیس بشیء. عن الحسن نقل کرده که ظاهراً حسن بصری است و هو کاذبٌ. در جواب أ لک امرأةٌ اگر بگوید لا، این دروغی گفته. این اثری ندارد.

بعد یک باب جدید باز کرده. «مَا قَالُوا: فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ: طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، وَلَمْ يَكُنْ فَعَلَ» واقعاً طلاق نداده، ولی دروغی می‌گوید طلَّقتُ. این تکلیفش چی است.

اینجا سه تا نقل دارد. از ابراهیم و حسن که همان ابراهیم و حسن‌ی بود که آنجا هم بود. فکر کنم ابراهیم نخعی باشد و حسن بصری.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ، فِي رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ؟ وَلَمْ يَكُنْ فَعَلَ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: «يَقَعُ عَلَيْهَا الطَّلَاقُ»

دروغی هم بگوید من زنم را طلاق دادم همین که کلمة نعم را در جواب طلّقتَ امرأتک به کار برده طلاق واقع می‌شود.

حسن بصری هم همین را گفته: فِي رَجُلٍ قِيلَ لَهُ: طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ؟ وَلَمْ يَكُنْ طَلَّقَهَا فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ الْحَسَنُ: «فَقَدْ طُلِّقَتْ»

از شِعبی نقل شده، شِعبی این را قبول نکرده. آن می‌گوید نه: عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ عَامِرٍ، فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ: طَلَّقْتَ؟ وَلَمْ يَكُنْ طَلَّقَ، فَيَقُولُ: نَعَمْ فَقَالَ: «كِذْبَةٌ»

عامر: ظاهرا عامر بن شراحیل شِعبی است ظاهراً.

یک دروغی گفته. تأثیری در طلاق ندارد.

بنابراین دقیقاً این شِعبی و حسن بصری و ابراهیم نخعی اینها زمان امام باقر و امام صادق و آن تاریخ‌ها هستند. نقل از عمر و حسن بصری که قدیمی‌تر است. حسن بصری جزء چیزهای حضرت علی بوده و زمان حضرت امیر صلوات الله علیه بچه بوده. به نظرم حسن بصری که در ذهنم هست کم سن بوده.

شاگرد:

استاد: آن که در ذهنم هست اگر اشتباه نکنم حسن بصری کم سن بوده.

شاگرد: تولدش حوالی ۱۷-۱۸ است.

استاد: ۱۷-۱۸ است. ۱۷-۱۸ باشد، می‌شود ۲۰ سال داشته باشد خیلی سن کم آنچنانی هم نیست.

علی ای تقدیر حسن بصری زمان حضرت امیر که بعد از زمان حضرت امیر این بحث‌ها مطرح است و این بحث جدی بوده که بوده. از قدیم این بحث در مجموع فی شرح المهذّب این عبارت را دیدم که این بحث یک بحث قدیمی بوده که عبارتش را می‌خوانم، یک سری روایاتی آورده: الخلاصة لما تقدم: يدل حديث أبى هريرة على أن من تلفظ هازلا بلفظ نكاح أو طلاق أو رجعة أو عتاق كما في الاحاديث التى سقناها وقع منه ذلك.

کسی که به شوخی لفظ نکاح و طلاق و رجعت اینها را به کار ببرد وقع منه ذلک، یک عبارتی را این وسط حذف کردم. بعد می‌گوید:

أما في الطلاق فقد قال بذلك أصحابنا من الشافعية والحنفية وغيرهم، وخالف في ذلك أحمد ومالك فقالا: إنه يفتقر اللفظ الصريح إلى النية،

حتی لفظ صریح هم نیت می‌خواهد، بدون نیت کافی نیست.

وبه قال جماعة من الائمة منهم جعفر الصادق و محمد الباقر

آنها قائل هستند که نیت می‌خواهد.

جماعة من الائمة منهم جعفر الصادق و محمد الباقر. مراد از ائمه مراد چی هست نمی‌دانم.

شاگرد:

استاد: نه. اینکه احمد و مالک را جدا کرده. نمی‌دانم جماعة من الائمة تعبیر ائمه به چه جهت تعبیر شده. خیلی وقت‌ها بعضی از اینها حالت صوفی مشربی دارند. صوفی مشرب‌ها نسبت به ائمة ما به عنوان امامان طریقت و امثال اینها نگاه می‌کردند، از این جهت ائمه تعبیر کردند یا ائمة حدیث بوده، نمی‌دانم به چه جهت این تعبیر وارد شده.

در پرانتز بگویم. آقای رسول جعفریان یک اصطلاحی دارد می‌گفت سنی دوازده امامی. ایشان می‌خواهد بگوید که اصلاً تشیّع ایران یک حد فاصلی بین تسنّن و تشیع، تسنّن دوازده امامی بوده. یعنی سنی‌هایی که به دوازده امام ما با عنوان پیشوایان طریقت قبول داشتند. ولی امام به معنای شیعی او را نمی‌دانستند. اینها حد فاصل بین تشیّع ایران و تسنّن قدیمی ایران بوده. یک کتاب را آقای جعفریان چاپ کرده برای اُتان کُلبِرگ هست، در مورد کتابخانة ابن طاووس. کُلبِرگ یهودی است و در اسرائیل ساکن هست. گفت یکی از رفقا به من گفتش که اُتان کُلبِرگ ظاهراً صهیونیست دوازده امامی است. این شوخی می‌گفت با من کرده بود. حالا بماند.

البته اینکه نوشته خالف فی ذلک احمد و مالک، من یک جایی دیدم از احمد، احمد احتیاط کرده. احتیاط احمد را یادداشت کردم، پیدایش کنم. در مسائل امام احمد بن حنبل جلد ۵، صفحة ۲۴۷۱، قلت: وإذا سئل الرجل أطلقت امرأتك؟ فيقول: نعم؟ قال: أخاف أن يلزمه.

تعبیر از احمد بن حنبل نقل کرده.

قال إسحاق: كلما أراد به كذبا لم يلزمه

اسحاق باید اسحاق بن راوِی ۱۸:۰۲ باشد که از چیزهای حنابله بوده. اگر دروغ بگوید دروغ واقع نمی‌شود.

این یک بحث خیلی قدیمی بوده در مورد اینکه آیا الفاظ صریح طلاق نیاز به نیت دارد یا نیاز به نیت ندارد. از خیلی از این قدمایشان نقل می‌کنند که نیاز به نیت ندارد.

خود همین روایت سکونی را همچنان که بعضی از رفقا هم برای ما در این یادداشتشان بود و من حالا مستقیم برایتان بخوانم. یک بابی هست در امالی احمد بن عیسی. احمد بن عیسی زیدی، تاریخ دقیق احمد بن عیسی را نمی‌دانم، باید دویست و خرده‌ای اینها باشد. اواخر دویست باشد.

شاگرد: ۲۴۷

استاد: بله ۲۴۷

یک باب دارد، باب طلاق العربی بلسان عجمی و الاعجمی بلسان عربی، و الرجل یقال له: طلقت؟ فیقول: نعم و لم یکن طلق. یک چنین بابی دارد. چاپی که من آدرس می‌دهم، من از شاملة آدرس می‌دهم، جلد ۲، صفحة ۱۰۸ هست، اینجوری دارد.

سند را می‌خوانم، بعضی از افراد سند را توضیح می‌دهم

«و به قال: حدثنا محمد قال حدثنا حسین بن نصر عن خالد عن حصین عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام انه قال فی الرجل یقال له: طلقت امراتک؟ فیقول: نعم، قال: قد طلقها حینئذ»

درست همان عبارت روایت سکونی را در این امالی احمد بن عیسی وارد شده. محمد در سند محمد بن منصور است، حسین بن نصر، حسین بن نصر بن مزاحم است. خالد، خالد بن عیسی العُکلی ۲۰:۲۵ است. حسین هم حسین بن مخارق است. این خالد بن عیسی و حسین بن مخارق را مکرّر در امالی احمد بن عیسی در همین سند اشاره شده من جمله همین جلد ۲، صفحة ۵۴ و ۵۷ و ۱۶۴. قبل و بعد همین روایت تصریح شده به این اسم‌های این راوی‌ها.

عرضمان این هست، این نقل‌های اهل تسنن، به خصوص این نقل امالی احمد بن عیسی عنوانی که عنوان باب که داده، مشخص هست که این روایت چجوری فهمیدند. و همینجور هم در آن فضا روایت فهمیده می‌شود. می‌گوید ولو طلاق هم نداده باشد، همین‌که در جواب طلّقتَ امرأتک می‌گوید نعم، طلاق واقع می‌شود. این همان مضمونی هست که لفظ صریح نیاز به، اوّلاً کبرویاً در طلاق لفظ صریحش نیاز به نیت ندارد، یک. ثانیاً هم نعم در جواب اطلّقتَ امرأتک صریح هست. در هر دو مرحله‌اش بحث هست. هم در مورد اینکه کبرویاً آیا لفظ صریح نیاز به نیت دارد یا ندارد عبارت مجموع در شرح مهذّب را خواندم، اختلافی که وجود دارد ولی نوعاً نوع قدمایشان به خصوص، نوع قدمایی که از آنها نقل کردند در مورد لفظ صریح کبرویاً مشکلی ندارند. کبرویاً هم می‌گویند نه لفظ صریح، در لفظ صریح نیازی به نیت ندارد. همین که لفظ صریح در طلاق را به کار ببرد، نیت هم نکرده باشد خودبخود طلاق واقع می‌شود. البته در اینکه نعم در جواب طلّقتَ امرأتک صریح است یا صریح نیست یک بحث‌های عند الشافعیه هست، بعضی از شافعیه می‌گویند هست نیست. اینها هم در کتاب‌های شافعیه این اختلافاتشان نقل شده مراجعه بکنید این مطلب هست.

بنابراین یک عبارت دیگر هم اینجا بخوانم آن این است که بعضی‌ها یک مطلب خاصی هم این وسط دارند. این عبارت را ابراهیم عن محمد رحمه الله، نمی‌دانم مراد کی است. آدرسش را هم یادداشت نکردم، می‌خواستم منابع قدیمی پیدا کنم. محمد به احتمال زیاد فکر می‌کنم محمد بن حسن شیبانی باید باشد. چون کتابش برای فقه حنفی بود. فقه حنفی بود محمد شیبانی، محمد بن حسن شیبانی، فقیه. ابوحنیفه دو تا شاگرد معروف دارد، یکی قاضی ابو یوسف است، یکی محمد است. محمد، محمد بن حسن شیبانی، فکر می‌کنم مراد محمد بن حسن شیبانی باشد، فرصت نکردم، منبع قدیمی‌اش را پیدا نکردم که ببینم اصل این عبارت برای کجا هست.

في رجل قيل لرجل طلقت امرأتك ثلاثاً فقال: نعم واحدة

اگر بگویند طلقتَ، ثلاثاً هم قید کنند. این می‌گوید واحدةٌ واقع می‌شود ولی سه طلاقه نمی‌شود، یک طلاقه می‌شود.

قال: القياس أن يقع عليها ثلاث تطليقات ولكنا نستحسن فنجعلها واحدة.

این یاد آن قصه‌ای که یک موقع برایتان تعریف کردم بعضی‌ها هم جمع گفتند.

یک بنده خدایی بود به او آیت الله هاشمی می‌گفتند. سیدی بود، یک مقداری حالش خوش نبود. این سید خیلی داستان‌هایش بماند. یک بار در حرم امام رضا، زمان‌های قدیم بود که شاید خیلی از رفقا به سنشان، به آن زمان‌ها قد ندهد. حرم امام رضا، بالای سرش بن بست‌طوری بود. بسته بود، ادامه‌اش را یک جای کوچکی بود. آنجا نشسته بودم، دیدم از طرف ضریح امام رضا یک بنده خدایی روستایی بود با قیافة زار و نزار، یک کیسة دوا هم دستش بود وارد شد، نگاه کرد بالای سر از همه آیت الله‌تر این آیت الله هاشمی را دید و سراغش آمد. به او گفت که، یک مسئلة شرعی داشت، گفت من دو سه ماه بیمارستان بستری بودم، تکلیف نمازم چی است؟ این هم گفت از ده روز که گذشت نمازتان تمام است. بعضی‌ها هم جمع گفتند، ولی چون شما مریض هستید آقا امام رضا قبول می‌کند یک نماز چهار رکعتی کفایت می‌کند.

حالا این دسته از اینها نجعلها واحدة را یاد آن افتادم. قانون این است که سه بار باشد ولی قبول می‌کنیم یکی کافی است. یک طلاق کافی است. با دین خدا بازی می‌کردند.

شاگرد: ۲۶:۴۰

استاد: نستحسن فنجعل.

حاج آقا می‌فرمودند اینکه می‌گفت محلل یک شیخی بود خیلی شیخ خاصی بود. رفتارهای خاصی داشت. یک بار آمده بود می‌گفت حاج آقا دعا کنید من محلل واقع بشوم. این هم بنده خدایی بوده می‌خواسته از این دعاها برایش بکنند می‌گوید نه. نجعلها واحدة دیگر دعای شما در این زمینه‌ها مستجاب نمی‌شود.

در مجموع این روایات را کسی ببینید تقریباً مطمئن می‌شود که این روایت سکونی هم دقیقاً ناظر به همین فضاست. این روایت سکونی ناظر به این مطلب هست و این روایت، روایت تقیه‌ای است و علتی که علمای ما از این روایت آنجوری که باید و شاید برداشت نکردند، علّتش توجه نکردن به فقه عامه است. البته این مطلب چون در کتاب‌های رسمی فقهی‌شان اینقدر روشن روشن است، چون نبوده یک مقداری یک پیچیدگی‌هایی داشته که این پیچیدگی‌ها باعث شده بود

شاگرد: در خلاف و اینها نیست؟

استاد: در خلاف و اینها نیست. چه بسا، بسیاری از مطالب را مرحوم شیخ از فقه شافعی نقل می‌کند. من در چیزهای قدیمی شافعی که این مسئله را به خصوصه آورده باشند پیدا نکردم. احتمال می‌دهم یک علتی هم که اینچنین مطلب خیلی درست در کتاب‌های ما منعکس نشده به خاطر عدم توجه کافی به فقه اهل تسنن است. مرحوم آقای بروجردی یک مطلب معروفی از ایشان مطرح هست که ایشان می‌فرمودند فقه شیعه به منزلة تعلیقه بر فقه عامه است. بعضی‌ها تصور کردند که مثلاً این جمله نشانگر تحقیر فقه شیعه است. در حالی که اینجور نیست. تعلیقه بودن معنایش این نیست که این تعلیقه نسبت به آن اصل کوچک‌تر باشد. حتی در جایی که هر دوی آن مطالب درست باشد نشان تعلیقة معالم است که مرحوم صاحب حاشیه دارد، خیلی مهم‌تر از خود معالم در جامعه‌های علمی تلقی می‌شود. حتی در جایی که ما هر دوی مطلب‌ها را صحیح بدانیم. تعلیقه معنایش این نیست، بلکه نکته‌ای که ایشان در مورد تعلیقه بودن مطرح می‌کنند آن نکته این است که ما برای شناخت روایات ما، البته فقه شیعه یعنی روایات ما. روایت اهل بیت علیهم السلام ناظر به فقه اهل تسنن است. یعنی اصل قضیه این است که ائمه علیهم السلام یا وظیفة خودشان می‌دانستند یا دعب ائمه این بوده انحرافات را اصلاح می‌کردند. بدعت‌هایی که در دین گذاشته وقتی شرایط اقتضا می‌کرد و زمینة اصلاح بدعت‌ها وجود داشت، ائمه اصلاح بدعت، جزء وظایفش یا دعب عملی‌شان این بوده که بدعت‌ها را اصلاح می‌کردند. این است که ما برای شناخت مفاد روایات آن بدعت‌هایی که در دین گذاشته، آن فتواهایی که این روایات برای اصلاح آنها هست، آنها را باید بشناسیم. شناخت زمینة صدور روایات خیلی مهم است. زمینة صدور بسیاری از روایات ما بدع موجود در جامعه است. و ائمه برای اصلاح این بدع فرمایشاتی را داشتند. خود همین روایات بحث ما اگر کسی دقت بکند بسیاری از مضامینی که در بحث طلاق هست ناظر بدعت‌هایی است که آنها گذاشته بودند. می‌گفتند طلاق واقع می‌شود ولو طرف نیت نکرده باشد. در روایات ما تکیه می‌کند که نه طلاق باید با نیت باشد.

بنابراین برای فهم روایات شناخت بدع موجود در جامعه که این بدع در روایات اهل تسنن، در فتاوای اهل تسنن انعکاس پیدا می‌کند لازم است. بدون شناخت آنها ما خیلی وقت‌ها روایت را به مسیرهای دیگری می‌فهمیم. کتابی هست تجدید الدوارس و تحقیق المدارس برای مرحوم دزفولی. مرحوم معزّی دزفولی، مرحوم آشیخ محمد علی معزّی دزفولی. کتاب بسیار خوبی است. ایشان شرح یک رساله‌ای برای عمویشان هست، عموی ایشان یا عموی پدرشان است، یکی از چیزهایش. آشیخ محمد رضا معزّی دزفولی را شرح کرده. خیلی ایشان به کلمات قدمای اصحاب توجه دارد و سعی می‌کند استدلالات خیلی خوبی را برای بسیاری از کلمات قدما بیاورد. صرفنظر از درستی یا نادرستی مطالبشان کتاب بسیار پر مطلبی است. کتاب پر مغزی و مطلب‌دار است و خیلی جالب است. ولی یک نکته‌ای در این کتاب با همة جالبی‌اش مد نظر ایشان نبوده همین است که به فقه عامه توجه نداشته. به خاطر همین خیلی وقت‌ها روایات را که می‌خواهد معنا کند، آنجوری که باید و شاید معنا نمی‌کند، به خاطر همین نشناختن فقه روایات. یادم هست که یک مطلبی را یک موقعی در آن دیدم. در یک روایتی هست می‌گوید شخصی خونی از او خارج شده می‌گوید که یعید وضوئه. یک چنین مضمونی است. ایشان یعید وضوئه را اینجور معنا می‌کند که مراد از وضو آن شستشویی هست که انجام داده کأنّ دوباره می‌شوید. تطهیر می‌کند. یعید وضوئه، یا توضاء دارد. توضاء را معنا می‌کند تطهر. در حالی که اصل این مطلب یک فتوایی هست اهل تسنن دارند. اهل تسنن خیلی وقت‌ها یک قیاسی کردند. گفتند حدثی که از انسان خارج می‌شود، بول و غائط و منی، اینها همه‌شان نجاساتی هستند که از بدن خارج می‌شوند. گفتند بنابراین هر نجاستی که از بدن خارج بشود وضو را باطل می‌کند. بعضی از اینها از این بالاتر رفتند. گفتند نجاست خصوصیت ندارد، هر چیز پلیدی که از بدن خارج بشود وضو را باطل می‌کند. مثل قِی، آروغ زدن، استفراغ کردن، امثال اینها، آب بینی، مُساق. امثال اینها هم وضو را باطل می‌کند. بعضی‌ها از آن طرف یک چیزهایی قرار گرفتند. گفتند شرطش این است که از ناف به پایین باشد. از ناف به بالا نه. این تفصیلات دارند.

یک چنین چیزهایی. شما روایت‌های مبطلات وضو را نگاه بکنید. خیلی از روایت‌ها اصلاً نمی‌فهمید یعنی چی؟ یعنی چی چی. سؤال کرده هل فی مسجد ذکر وضوءٌ. سنی‌ها قائل هستند. کسی که همچین چیزی سر بزند وضو دارد. لمس النساء، نه لمس به معنای چیز، لمس به معنای خاص چیز معنا نمی‌کنند، همینکه دستش به زن بزند وضویش باطل می‌شود. به معنای لغوی معنا کردند. حالا بعضی‌هایشان نفهمیدن آیات قرآنی هست «لامَسْتُمُ النِّساءَ» را اینجوری معنا می‌کنند. بعضی‌هایشان بحث قیاسات و امثال اینهاست.

شاگرد: قرائاتشان روی «لامَسْتُمُ النِّساءَ» دارد.

استاد: آنش مهم نیست لامست و لمس مهم نیست، هر کدام باشد جنبة کنایه‌ای هست. ما لمس النساء را هم جنبة کنایه‌ای که در روایت‌های. یک روایتی هست می‌گوید خداوند مؤدّب هست فلم یسمّ کما انتم تسمّون، مرادش از این لمسی که «لامَسْتُمُ النِّساءَ» مراد مباشرت است. ولی با تعبیر مؤدب و چیز خواسته تعبیر کند، نخواسته صریح تعبیر بکند این به خاطر ادب قرآنی هست که وجود دارد. این ادب قرآنی وقتی در فضای خاصی که بعضی‌هایشان داشتند که دیگر نحوة مدل حرف زدنشان معلوم است آنها پیداست چطوری از آب در آمده.

به تناسب در پرانتز بگویم: یک روایتی هست، این روایت معروفی است. این روایت امام صادق علیه السلام این را یک جور روایت کردند، سنی‌ها یک جور دیگر روایت کردند. حاج آقا نقل سنی‌ها را ترجیح می‌دادند. آن این است در آن بحثی که وقتی پیغمبر حج تمتع را برای مردم بیان کردند، عمر اعتراض کرد. در نقل روایت معاویة بن عمار هست عمر گفتش که ان نحج و رئوسنا تقطر ماءا. آیا ما حج به جا بیاوریم در حالی که سرمان آب از آن می‌چکد یعنی غسل جنابت کردیم و امثال اینها؟ در نقلی که در روایت امام صادق علیه السلام به این شکل نقل شده. در بعضی از نقل‌های عامه این هست که ان نحج و مذاکیرنا تقطر منیا. حاج آقا می‌فرمودند آن که ادبیات ثانی باید باشد همین است. امام صادق علیه السلام تأدّب به خرج داده نخواسته که این لفظ آن که او به کار برده لفظ را مؤدب کرده نقل به معنا کرده به ادب قرآنی خواسته تعبیر بکند. این متناسب آن دیگر آن ادبیات.

غرضم این نکته هست که واقعاً شناخت فقه اهل تسنن، شناخت روایات اهل تسنن در فهم روایات ما خیلی مؤثر است. می‌خواهم یک قدری بحث را گسترده‌تر عرض بکنم. نه فقط فقه.

شاگرد: یتوضاء؟

استاد: توضاء یا آن که هست یا می‌گفت لا یجب توضیء، یا توضاء.

شاگرد: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ أَصَابَهُ دَمٌ‏ سَائِلٌ قَالَ يَتَوَضَّأُ وَ يُعِيدُ

استاد: این روایت تقیه‌ای است. این روایتی هست که اهل تسنن قائل هستند که نفس خروج دم باعث اعادة وضوء می‌شود. ایشان می‌گفت یتوضاء یعنی اینکه دوباره غسل واجب هست. می‌گفت کأنّ توهم نمی‌رود که وضویش باطل شده باشد. در حالی که نه، یتوضاء یعنی وضویش باطل شده. ولی روایت تقیه‌ای است. روایت، روایت تقیه‌ای است. و این روایت تقیه‌ای، این یتوضاء به معنای که یغسل و امثال اینها نیست. اصلاً سؤالی که هست ناظر به همان فرضی هست که اهل تسنن می‌گویند که آیا وضویش باطل می‌شود؟ امام علیه السلام فرموده وضویش باطل می‌شود، روایت، روایت حمل به تقیه می‌شود. غرضم این است که برای فهم روایات ما، فهم فضای صدور لازم است. فضای صدور هم در روایت‌های فقهی، هم در روایت‌های کلامی، هم در روایت‌های تاریخی بسیاری از اینها این است که چه چیزی در آن فضایی وجود داشته و این چه ذهنیت‌های وجود داشته برای فهم روایت خیلی مؤثر است. خیلی وقت‌ها ما اگر آن فضاها را نشناسیم نمی‌توانیم بفهمیم که این روایت‌های ما در چه فضایی صادر شده. نمونه‌های خیلی جالبی در این زمینه هست که بدون شناختن آن فضاها حاج آقا یادم هست در بحث استطاعت بعضی روایت‌هایش را اشاره می‌فرمودند، یک بحث کلامی در مورد استطاعت وجود داشته که استطاعت قبل العمل، مع العمل، بعد العمل امثال اینها، اینها ناظر به آن بحث کلامی، اصلاً بحث فقهی نیست. یک توضیحاتی در مورد اینها می‌دادند، این خیلی مهم است که ما فضای صدور را بشناسیم. بحث ما با توجه به فضای صدوری که به خصوص این نکات جدیدی که امروز هم عرض کردم این روایت کاملاً مشخص است که ناظر به همان فضایی هست که در میان اهل تسنن هست و روایت تقیه‌ای است. این روایت، روایت تقیه‌ای هست و قابل اخذ نیست. توضیحات در مورد تقیه‌اش هم در جلسات قبل دادیم. و ربطی به بحث‌هایی که ما مطرح می‌کردیم که آیا قول مرد با قول مرد به تنهایی بدون بینه اثبات طلاق می‌شود یا نمی‌شود اصلاً ندارد آنجوری که در کلمات فقهای ما احیاناً این روایت معنا شده، نه این روایت در آن فضا نیست. بنابراین اصل هم همین است که قول مرد مثبت طلاق نباشد.

شاگرد: فتاوای عامه ؟؟؟

استاد: حالا یک چیز خاصی الآن در ذهنم نیست که بتوانم یک چیزی عرض بکنم.

شاگرد: فرق بین نقل امام صادق علیه السلام و آن ثانی آن ظاهر عبارت حضرت این است که ما غسل را تازه انجام دادیم، ولی آن انگار قبل غسل است چیزی

استاد: در هر دویش اشاره به این هست. اشاره این هست که در حد فاصل بین، طرف کأنّ خیال می‌کرده اینجور چیزها

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد